



www.rouzGar.com

سه شعر از میثم روایی دیلمی

مویه

گفتن

کاهشِ تن

وقتی که ارتفاع

یک زنده‌گی ست

و پنجره، یک دهان.

و آن که می‌گوید

پهنای پست را

از ارتفاع

یک نقطه می‌بیند؛

بر نقطه، جست‌وجوی نهایت

یک واژه می‌شود

و می‌موید.

چیزی نمی گوید آن که می موید

تمام ارتفاع

تمام پنجره خواهد بود

وقتی تمام خودش را گفت.

بیست و دوم مرداد نود

خلوت

شب ریخت

رویِ میز

با خون، که از رگم.

و میز

— چیزی شبیهِ تخته‌ی قصابی

معطلِ خون بود.

بالا خزید خون

از گردنم

و گردیش از هراسِ شب گرفت

که خلوتِ من بود.

قصاب و قربانی

در هم خزیده بودند

و شهوتِ خون

از رگ

شب را عبور داد.

شب ریخت از تنم

و میز

چیزی شبیهِ بستر شد

در انتظارِ خلوتِ مأنوس.

سی‌ام مهر نود

در قاب

غیاب را
یک قاب
محصور می کند.
بیرونِ قاب،
حضور
آزادیِ حضور...

در قابِ پنجره می مانم:
یک شکلکِ عجیب که بی شکل می شود
در چشمِ عابران.

وقتی حضور، شکلِ عبور دارد
فریادهایِ شکلکِ بیچاره بی صداست
از قابِ پنجره بر سطح،
سطحِ سمنتیِ معبر.

خاموش می مانم:
تمامِ منظره، معبر
تمامِ معبر
یک قاب می شود
غیاب می شود.

دهمِ آبانِ نود